

سیاست خارجی ایران و نظام بین الملل کنونی

سید مهدی حسینی اسفیدواجانی*

(بخش دوم)

که واقع گرایان مطرح می‌سازند، رفتار بین‌المللی را در درون الگوهای ثابت یا نظم‌های بین‌المللی توضیح می‌دهد که قدرتهای چیره آن را اجرامی کنند. ارگانسکی این الگوهای منظم و غیر رسمی را «وضع موجود» می‌نامد. قدرت چیره وضع موجود را ایجاد و از آن نگهداری می‌کند تا منافع درازمدت خود را افزایش دهد. آنچه سبب نگرانی است این است که کشورها ممکن است به دگرگونی وضع موجود گرایش داشته باشند که در این صورت برای اثرگذاری بر این وضع باید با کشور چیره به چالش بپردازند. اما آیا این کشورها فرصت جنگ با کشور چیره را خواهند داشت؟ از آنجا که وضع موجود بین‌المللی مورد پشتیبانی قدرت چیره است، تنها نیرومندترین کشورهای بزرگ که قدرت آنها به قدرت چیره نزدیکتر است می‌توانند دگرگونی در وضع موجود را امکان‌پذیر سازند و از این رو برعکس نظریه موازنه قوا که صلح را نوید می‌دهد، برابری تقریبی قدرتها بر خطر جنگ می‌افزاید. کشورهای ضعیف و کوچک برای کنترل نظام بین‌الملل امکانات لازم را برای چالش با قدرت چیره ندارند و از این رو بیشتر صلح میان آنها و قدرت چیره برقرار خواهد بود. اما اگر یک قدرت چیره نیرومندترین قدرت نظام

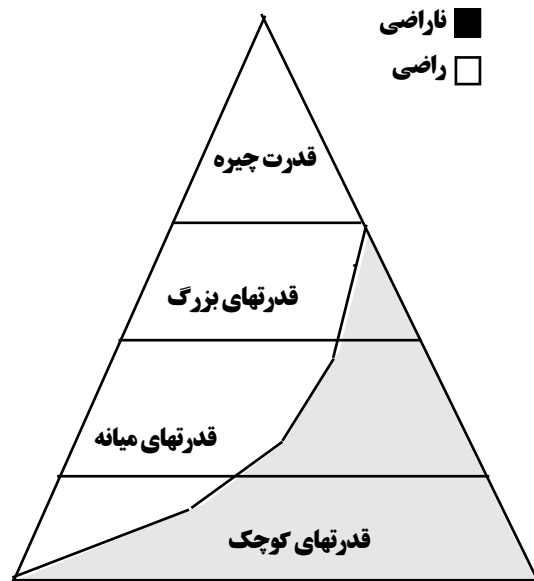
در این بخش با نگاهی نظری دو گفتمان اساسی را در زمینه سیاست خارجی ایران در نظامهای منطقه‌ای و نظام بین‌المللی مطرح می‌سازیم.

الف- نظریه انتقال قدرت:

یکی از نظریه‌هایی که با آن می‌توان سیاست خارجی کشورها را در سطح منطقه‌ای و با توجه به سطح بین‌المللی بررسی کرد نظریه انتقال قدرت است. البته توجه اساسی این نظریه به نظام جهانی است و شارحانش آن را نظریه‌ای ساختاری می‌دانند. این نظریه را نخستین بار ارگانسکی (Organski) در ۱۹۵۸ مطرح کرد. او یک نظام بین‌الملل هر می و سلسله مراتبی قدرت را باور دارد که دولتها در آن با منابع قدرتی که دارند از یکدیگر جدا می‌شوند. در این هرم شمار کشورهای ضعیف، زیاد و شمار کشورهای نیرومند کم است. رهبری این نظام با کشوری است که «قدرت چیره» (Dominant Power) نامیده می‌شود. در این نظریه رابطه بازیگران در داخل هرم قدرت با وجود در میان نبودن قواعد رسمی و حقوق بین‌الملل الزام آور، قانون‌مند است. این نظریه در برابر نظریه موازنه قوا

* دانشجوی دوره دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

نمودار ۲- هرم قدرت جهانی



است. جنگ با توجه به دو مفهوم برابری و نارضایتی در می گیرد. برای نمونه، دو جنگ جهانی به سبب برتری جویی آلمان بر انگلستان در گرفت. سپس هنگامی که آلمان آماده پیش افتادن از انگلستان شد با وجود دشمنی های کهن هیچ جنگی رخ نداد زیرا هر دو راضی بودند و به عنوان اعضای اتحادیه اروپا به فرایند ادغام و یکپارچگی تن داده بودند. هنگامی که هنجارهای کشور چیره با کشور چالشگر آن با هم سازگار باشد همچنان که در سده ۱۹ میان آمریکا و انگلستان بود، کنترل بر هرم می تواند به صورت صلح آمیز به رقیب در حال سربر آوردن منتقل شود. چالشها هنگامی رخ می دهد که اختلافهای مهم نتواند به گونه صلح آمیز حل و فصل شود، به همان گونه که در دو جنگ جهانی و نیز در سطح منطقه ای در مورد جنگ ایران و عراق دیدیم.

فرضهای اصلی نظریه انتقال قدرت:

- ۱- نظام بین الملل آشفته نیست بلکه سلسله مراتبی است. کشور چیره نظم را برقرار می کند و از آن رضایت دارد و می خواهد وضع موجود را نگهدارد. دیگر قدرتهای بزرگ نیز که از وضع موجود سود می برند و از آن راضی هستند گرایش به نگهداری آن دارند و از قدرت چیره پشتیبانی می کنند زیرا توان توزیع منافع را دارند.
- ۲- اتحادیه ها ثابت است، نه متغیر. کشورهایی که از نظام بین الملل راضی هستند با قدرت چیره همدمت می شوند و

بین الملل است و از وضع موجود بهره می برد و امتیاز می گیرد یک قدرت ناراضی پایین تر چگونه می تواند خود را به پایه و برابری با آن برساند؟ پاسخ نظریه انتقال قدرت این است که این امر امکان پذیر است و با بسیج جمعیت و کاربرد درست منابع داخلی و سازماندهی آنها و تبدیل قدرت ذاتی به یک قدرت بیرونی و سنجیده می توان رقیب قدرت چیره شد. (نمودار ۲)

بر پایه نظریه انتقال قدرت، نظام جهانی یک هرم سلسله مراتبی به همراه هر مهای فرعی منطقه ای دارد. قدرتهای بزرگ که بر فراز این هرم هستند به باور «مورگنتا» و «والترز» در پی دستیابی به یک موازنه نیستند بلکه در جستجوی یک موقعیت چیره و ایجاد ثبات در درون هرم زیر رهبری خود هستند. ملتها در آنارشی با هم تعامل نمی کنند. کشورها از تعامل وضع موجود در درون مرزهایی که هرم سلسله مراتبی آنها را تحمیل می کند رضایت دارند. برای اینکه در درون یک هرم دیگر گونی رخ دهد ملت های راضی دست به همکاری می زنند، در حالی که ملت های ناراضی کشمکش و برخورد را بر می گزینند. بر پایه این نظریه نه استیلاطلبی یا برتری جویی و نه نارضایتی هیچ کدام به خودی خود به کشمکش نمی انجامد بلکه آمیزش این دو وضع است که بر خطر جنگ می افزاید. بیشتر جنگهای میان قدرتهای بزرگ از این الگو پیروی کرده

● نیرومند شدن، در گرو ستیز بی چون و چرا با قدرتهای بزرگ نیست؛ و اگر چنین شود، کشور همواره یا در حالت جنگی یا در حالت «نه جنگ نه صلح» به سر خواهد برد و این وضع به توسعه و پیشرفت کشور زیان جبران ناپذیر خواهد زد و توان و امکانات کشور از جمله دیپلماسی و سیاست خارجی باید برای پاسداری از نظام و رفع و جلوگیری از بحرانهایی که قدرتهای بزرگ برای آن کشور پدید می آورند، به کار گرفته شود.

مخالفت می کنند زیرا در این هنجارها، قواعد و منافع سهیم نیستند. اعضای راضی با پیوستن به وضع موجود پاداش می گیرند و اعضای ناراضی با به چالش کشیدن قواعد، خود را در معرض تنبیه قرار می دهند. اتحادیه‌ها برای ایجاد ثبات اهمیت بسیار دارند، اما از آنجا که کشورهای چیره‌هژمونیک نیستند، ثبات درازمدت با تحمیل هنجارها به دست نمی آید بلکه با ایجاد ائتلافی که از هنجارهای موجود پشتیبانی کند مانند پیمان ناتو برقرار می شود. اتحادیه‌ها را «ملاحظات امنیتی» و «هنجارهای مشترک» هدایت می کند. اتحادیه‌های با ثبات آنهایی هستند که اعضای آنها در هر دوزمینه راضی اند.

نظریه کلاسیک انتقال قدرت بر هرم سلسله مراتب جهانی تأکید دارد اما پاره‌ای پژوهشگران همچون «داگلاس لمکی» (Douglas Lemke) وضع حاکم بر این هرم را به سطح مناطق نیز گسترش داده‌اند. او نشان می دهد که در درون هرم جهانی چند هرم منطقه‌ای قرار دارد که هر یک از آنها را یک قدرت چیره منطقه‌ای و محلی رهبری می کند. اما اقدامات کشور چیره منطقه‌ای نه تنها از سوی همسایگان بلکه از سوی بازیگر چیره جهانی و قدرتهای بزرگ جهانی نیز محدود می شود. برای نمونه، در مورد خاورمیانه، تعاملات هرمهای منطقه‌ای و هرم جهانی را می توان در نمودار ۳ دید.

افزون بر دو هرمی که ایران و اسرائیل در آن قدرتهای چیره هستند، می توان پنداشت که هرمهای دیگری نیز با وجود ترکیه و پاکستان در خاورمیانه در کار است. جایگاه قدرتها نیز ممکن است در زمانهای گوناگون دچار دگرگونی شود. از این رو به هنگام تحلیل هرمهای قدرت، دوره زمانی را نیز باید در نظر داشت. کشورهای ناراضی در پی فرصتهایی هستند تا اهداف خود را از راه کشمکش پیش ببرند اما اگر گمان پیروزی شان کم باشد از آن پرهیز می کنند. در برابر، کشورهای راضی از قواعد موجود بین المللی پشتیبانی می کنند و در پی راه‌حلهای همکاری جویانه‌ای هستند که اهداف اقتصادی و امنیتی آنها را تأمین کند. نارضایتی، یک بحران را به کشمکش می کشاند و بر شدت آن می افزاید. کشمکشهای سختی که به فروپاشی نظام می انجامد، مانند جنگهای جهانی در جریان استیلاطلبی و برتری جویی کشورها رخ داده است. نظریه انتقال قدرت نه تنها کشمکشهای جهانی بلکه جنگهای محدود را نیز می تواند توجیه کند. به باور پاره‌ای از

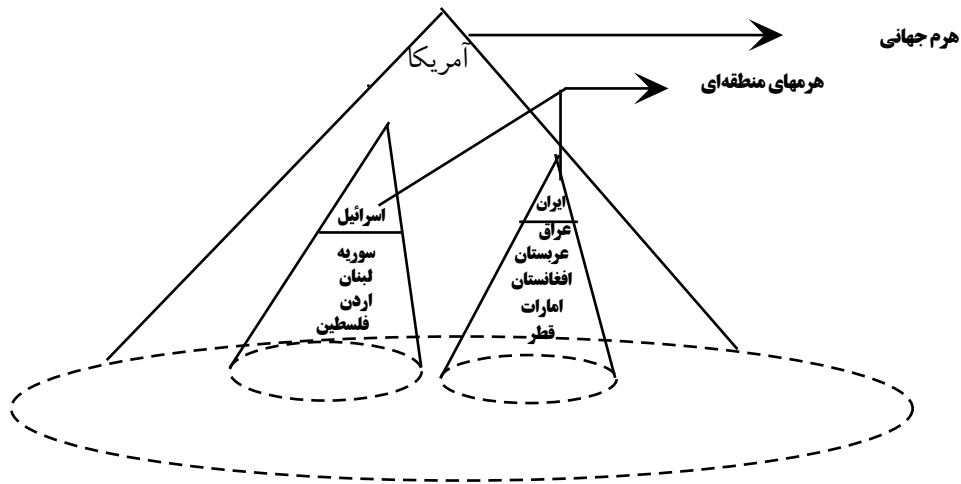
● به باور پاره‌ای پژوهشگران اگر ایران بخواهد به یک قدرت برتر تبدیل شود نیازمند جلب اعتماد دیگر بازیگران در نظام بین الملل است و باید فرستنده این پیام باشد که خواهان دگرگونی درون سیستمی است، نه ضد سیستمی؛ یعنی هدفش دگرگون کردن ساختار نظام بین الملل نیست بلکه در پی بهبود جایگاه خود در درون نظام بین الملل است.

ناراضیان در کنار قدرت چالشگر قرار می گیرند. نظریه انتقال قدرت نظریه‌ای پویا است برعکس نظریه موازنه قوا که نظریه‌ای ایستا است. اتحادیه‌ها نه آغاز جنگ بلکه سرانجام جنگ را نیز تعیین می کنند.

۳. دگرگونی در درون کشورها می تواند بیشترین مزاحمتها را برای نظام بین الملل فراهم آورد. مشابهت‌ها در رژیم داخلی اهمیت بسیار دارد، زیرا کشور چیره آنچه را در روابط داخلی برای آن تلاش کرده است به بیرون می تاباند و انتظار این است که کشورهای راضی از نظر داخلی با کشور چیره شباهت داشته باشند.

توزیع قدرت در سیاست جهانی نابرابر و متمرکز است. نخبگان کشورها جایگاه نسبی خود را در گستره قدرت جهانی و منطقه‌ای درک می کنند. هرمهای قدرت منطقه‌ای در درون هرم قدرت جهانی قرار گرفته‌اند. در هرم منطقه‌ای یا جهانی، یک کشور چیره بخش چشمگیری از منابع را در درون سلسله مراتبی که آن را رهبری می کند در اختیار دارد. همه هرمها محدودیتهایی بر کنشها تحمیل می کنند. نبودن هژمونی (سیطره)، نظریه انتقال قدرت را از دیگر نظریه‌های هرمی جدا می کند اما کشورهای چیره نمی توانند به تنهایی رفتار دیگر اعضای نیرومند هرم را کنترل کنند. کشور چیره با به کارگیری ماهرانه قواعد که منافع کشورهای راضی را نیز تأمین می کند بر رقبا احتمالی اثر می گذارد. در برابر، متحدان راضی از هنجارها و قواعدی که کشور چیره رواج داده است و خواسته‌های آنها را نیز تأمین می کند پشتیبانی می کنند. اما کشورهای ناراضی با هرم قدرت

نمودار ۳- هرمهای منطقه‌ای خاورمیانه در درون هرم جهانی



کنند و گمان می‌رود که منابع نفت و گاز و اتحادها سبب زیاده‌روی در مهم شمرده شدن قدرت این گونه کشورها شده است. نوسانهای قدرت در این زمینه تنها می‌تواند آثار اندکی بر هرم قدرت جهانی داشته باشد.^۱

هر کشوری که سیاستگذاران آن در بهینه‌آموختن امور خارجی بر این باور باشند که اکنون دوران گذار است و در این دوران بازیگران نقش بزرگی در اثرگذاری بر ساختار نظام بین‌الملل بازی می‌کنند، ممکن است در پی یافتن جایگاه بالاتری در هرم قدرت جهانی برآید. اما این کشورها باید بدانند که یکی از ویژگیهای دوران گذار در نظام بین‌الملل پیش‌بینی نادرست سیاست خارجی کشورها است و نیز نادیده گرفته شدن این نکته که قدرت چیره‌همچنان قطب برتر در نظام بین‌الملل است. در چنین وضعی خطر بروز جنگ و کشمکش و به خطر افتادن امنیت و یکپارچگی سرزمینی و نظام سیاسی کشور نیز می‌تواند پیش‌آید. رسیدن کشورها به جایگاه بالاتر در هرم قدرت جهانی بی‌پیش‌بینی‌های درست، نه تنها سبب چالش با قدرتهای چیره‌می‌شود بلکه در هر مهای قدرت منطقه‌ای و در زیرسیستمها نیز چالش برانگیز است. بدین‌سان آنچه در ایران به نام «دکترین تعامل سازنده» از سوی پاره‌ای پژوهشگران مطرح شده^۲ ممکن است جای خود را به رویارویی ویرانگر بدهد. آنچه در اینجا قدرت چیره‌نظام بین‌الملل نامیده شده همان است که پاره‌ای از ایرانیان به آن «استکبار جهانی» می‌گویند. از دید گروهی از این

پژوهشگران، جنگ ایران و عراق در درون هرمی که ایران بر فراز آن قرار دارد، نمونه‌مناسبی است. از دید آنان، برآیند جنگ ایران و عراق، برابری و تلفات بسیار سنگین دو طرف بوده است تا آنجا که به تلفات نسبی شرکت‌کنندگان اصلی در جنگ جهانی دوم پهلو می‌زند. این جنگ کشمکشی کلاسیک برای کنترل هرم قدرت بوده است. این جنگ با نزدیک به یک میلیون و ۲۵۰ هزار کشته، از همه‌دیگر جنگها در منطقه از جمله سه جنگ اسرائیل با کشورهای عرب و تهاجم آمریکا به عراق سنگین‌تر بوده است. نتیجه جنگ ایران و عراق مانند دو جنگ جهانی تنها پس از اینکه دو طرف همه تواناییهای خود را مصرف کردند روشن شد. کشمکشهایی مانند جنگ آمریکا در ویتنام و شوروی در افغانستان دامنه محدودتری داشت. آن کشمکشها هنگامی پایان پذیرفت که طرف چیره، دیگر نمی‌خواست منابع بیشتری برای رسیدن به اهداف خود به مصرف رساند. جنگهای آمریکا در افغانستان و عراق نمونه‌هایی است که یک قدرت چیره جهانی بر ضد اعضای دیگر هرم منطقه‌ای دخالت می‌کند. این گونه جنگها به سبب نابرابری توان دو رقیب، تلفات سنگینی برای کشور کوچکتر در بردارد.

امروزه قدرتهای بزرگ در هرم جهانی، آمریکا، چین، اتحادیه اروپا و روسیه هستند. هند نیز در حال تبدیل شدن به چنین قدرتی است. چنین می‌نماید که برای ورود به این گروه دو ویژگی چشمگیر بودن جمعیت و مولد بودن کشور اهمیت بسیار داشته باشد. کشورهایی مانند عراق، ایران و اسرائیل نمی‌توانند خود را بعنوان یک قدرت جهانی مطرح

از آنجا که ایران همواره پس از انقلاب اسلامی يك ناراضی و چالشگر بزرگ در هر مه‌ای منطقه‌ای و جهانی شمرده شده است این وضع می‌تواند برای قدرت چیره خطر آفرین باشد و از این رو ایستادگی سختی از سوی ابرقدرت و همپیمانان آن و دیگر قدرتهای بزرگ نشان داده خواهد شد. بنابراین چه بهتر که در شرایط کنونی از هر چه ممکن است سیاست خارجی را دچار ناکارآمدی کند، پرهیز شود. البته پرداختن سیاستگذاران ایران به نقش قدرتهای بزرگ در تاریخ ایران و اذهان ملت ریشه دارد که خود تبدیل به یکی از عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی شده است.^۶ به باور پاره‌ای پژوهشگران اگر ایران بخواهد به يك قدرت برتر تبدیل شود نیازمند جلب اعتماد دیگر بازیگران در نظام بین‌الملل است و باید فرستنده این پیام باشد که خواهان دگرگونی درون

● عواملی سیستمی تلاشهای هر دولت را برای گنجاندن خواسته‌ها و سلیقه‌های ایدئولوژیک خود در برنامه سیاست خارجی آن بی‌اثر می‌کند، یعنی دولت‌ها باید واقعیت‌های داخلی خود را محدود سازند. يك دولت نباید سیاست خارجی خود را تنها با يك دیدگاه داخلی تنظیم کند. نظام سیاسی داخلی سلسله‌مراتبی است و دولت می‌تواند آزادانه در گستره داخلی عمل کند. اصل «مصلحت دولت»، دولت‌ها را به يك نهاد مشروع ساختار سیاسی داخلی تبدیل می‌کند در حالی که این نکته در نظام بین‌الملل که آنارشی و ویژگی ساختار آن و خودیاری (self-help) یکی از اصول بنیادی آن است، راست نمی‌آید. ممکن است در نظام بین‌الملل سلسله‌مراتب در کار باشد اما این امر ناشی از تمهیدات حقوقی و قانونی نیست بلکه سیاست قدرت آن را پدید آورده است.

پژوهشگران «یکی از اهداف سیاست خارجی [ایران] در گسترش مبارزه علیه استکبار جهانی این است که تمامی نیروهای بالقوه و بالفعل دنیا را در قلمروی وسیع برای رودررویی و مقابله با استکبار جهانی بسیج کند... قصد جمهوری اسلامی ایران این نیست که با نابودی ابرقدرت‌ها و استکبار، خود جانشین آنها شده و به همان شیوه عمل نماید بلکه در حقیقت مبارزه با استکبار جهانی يك مبارزه ارزشی و فرهنگی است و اختلاف بر سر احیاء و تعالی و حاکمیت فضیلت‌های انسانی است.»^۳ البته رهبران ابرقدرت‌ها نیز ادعا می‌کنند که برای بهبود حقوق بشر و آزادی انسانها می‌کوشند. حال باید توانایی آنها برای بسیج نیرو بر ضد جمهوری اسلامی را با توان ایران در همین زمینه و رویارویی با آنها سنجید. به هر رو، سیاستی خارجی که در مسیر درست هدایت شده باشد بی‌گمان می‌تواند هدفهای مهم دیگری نیز (جدا از نابودی ابرقدرت‌ها) داشته باشد. کشورها نباید هدفهای سیاست خارجی خود را به گونه‌ای تعریف کنند که دیگر کشورها دستخوش هراس شوند و زندگی خود را در خطر ببینند. نیرومند شدن، در گرو ستیز بی‌چون و چرا با قدرتهای بزرگ نیست؛ و اگر چنین شود، کشور همواره یا در حالت جنگی یا در حالت «نه جنگ نه صلح» به سر خواهد برد و این وضع به توسعه و پیشرفت کشور زیان جبران‌ناپذیر خواهد زد و توان و امکانات کشور از جمله دیپلماسی و سیاست خارجی باید برای پاسداری از نظام و رفع و جلوگیری از بحران‌هایی که قدرتهای بزرگ برای آن کشور پدید می‌آورند، به کار گرفته شود. حتی هند و پاکستان نیز با وجود سه جنگ خونین با هم و بیش از نیم سده دشمنی، ناچار از تنش‌زدایی و گفتگو و گزینش راههای صلح‌آمیز برای حل اختلافات خود شده‌اند. امنیت ایران نیز در گرو ثبات و امنیت بین‌المللی است. تاریخ بی‌ثباتی‌های بین‌المللی در چند سده گذشته نشان می‌دهد که هر گاه در نظام بین‌الملل بی‌ثباتی پدید آمده، ایران به سبب شرایط ویژه‌ای که دارد یکی از قربانیان آن بوده است.^۴ بحران هسته‌ای ایران در زمان کنونی، این خطر و توان را دارد که به درگیری نیز بینجامد. به ادعای آمریکا، بعنوان قدرت چیره، ایران در بی‌جنگ‌افزارهای هسته‌ای است و در صورت دستیابی به آن، قواعد بازی دگرگون خواهد شد و ایران جایگاهی متفاوت و برتر در سطح منطقه‌ای و حتی جهانی خواهد یافت. از این رو آمریکا ایران را متهم می‌کند که قواعد را بر نمی‌تابد و با نظام بین‌الملل در ستیز و رویارویی است.^۵

● تاریخ نشان داده است که نه وجود سازمانهای بین‌المللی برای پدید آمدن یک نظم بین‌المللی صلح‌آمیز کافی است، نه حقوق بین‌الملل. بنابراین، این سخن که تنها سیاستها و ساختار درونی کشورها سیاست خارجی آنها را می‌سازد درست نیست و اگر چنین باشد کشورها نخواهند توانست به اهداف و منافع خود دست یابند. بی‌توجه به محیط و ساختار بین‌المللی نمی‌توان سیاست خارجی بخردانه تدوین و تنظیم کرد. بر این پایه باید پذیرفت که سیاست داخلی کشورها یگانه بن‌مایه سیاست خارجی آنها نیست.

بلکه سیاست قدرت آن را پدید آورده است. تاریخ نشان داده است که نه وجود سازمانهای بین‌المللی برای پدید آمدن یک نظم بین‌المللی صلح‌آمیز کافی است، نه حقوق بین‌الملل.^۹ بنابراین، این سخن که تنها سیاستها و ساختار درونی کشورها سیاست خارجی آنها را می‌سازد درست نیست و اگر چنین باشد کشورها نخواهند توانست به اهداف و منافع خود دست یابند. بی‌توجه به محیط و ساختار بین‌المللی نمی‌توان سیاست خارجی بخردانه تدوین و تنظیم کرد. بر این پایه باید پذیرفت که سیاست داخلی کشورها یگانه بن‌مایه سیاست خارجی آنها نیست.

از دیدگاهی دیگر، دولتها با اوضاع و شرایطی گوناگون روبه‌رو هستند که بیرون از دایره خواستهای آنها است. کاری که دولتها می‌توانند انجام دهند، پیاده کردن یک الگوی زندگی مشترک با یکدیگر است. منظور این نیست که یک دولت هرگز نمی‌تواند نظام بین‌الملل را دگرگون کند، ولی این امر یک استثنا شمرده می‌شود. سخن مارکس درباره انسان و تاریخ در این زمینه درست است: «آدمیان هستند که تاریخ خود را می‌سازند ولی نه آن‌گونه که دلشان می‌خواهد یا در شرایطی که خود انتخاب کرده باشند بلکه در شرایط داده شده‌ای که میراث گذشته است و خود آنان بطور مستقیم با آن

سیستمی است، نه ضد سیستمی؛ یعنی هدفش دگرگون کردن ساختار نظام بین‌الملل نیست بلکه در پی بهبود جایگاه خود در درون نظام بین‌الملل است.^۷ برخی کسان نیز بر این باورند که خواسته‌های قدرتهای جهان سوم برای ایفای نقش مدیریتی در دوران پس از جنگ سرد باید مورد پذیرش آمریکا بعنوان تنها ابرقدرت جهان قرار گیرد؛ اما عکس این موضوع نیز می‌تواند درست باشد: قدرتهای خارجی نمی‌توانند بی‌موافقت قدرتهای منطقه‌ای ترتیبات امنیتی منطقه‌ای را تحمیل کنند.^۸

ب - سیاست خارجی ایران و نظام بین‌الملل:

نظام بین‌الملل دربرگیرنده دولتهای مستقل است که در درون این نظام منافع خود را پی می‌گیرند. نظام بین‌الملل فرصتها و نیز تنگناهایی برای کشورها پدید می‌آورد. بنابراین میان دولتها و نظام بین‌الملل پیوندی وجود دارد. دولتها با مشارکت در نظام بین‌الملل بهره‌مندی از ثبات نظام را می‌پذیرند اما تلاشهایی را که خطری برای ثبات نظام شمرده شود نمی‌پذیرند. دولتها در نظام بین‌الملل برابر نیستند. ممکن است یک دولت ساختار نظام را تعیین یا دولتی را منزوی کند. دولتها باید به آثار سیستمی سیاست بین‌الملل اهمیت دهند و این به گونه‌ای نشان از خردورزی در سیاست خارجی دارد. در واقع یکی از هدفهای سیاست خارجی، ایجاد توازن میان ساختار بین‌المللی و کارگزاران و بازیگران است. از نگاه واقع‌گرایانه، نظام بین‌الملل دارای ساختاری است که قوانین ویژه خود را دارد. نظام بین‌الملل که با این قوانین اداره می‌شود همچون نیرویی محدودکننده و حتی منهدم‌کننده عمل می‌کند. باید در نظر داشت که عواملی سیستمی تلاشهای هر دولت را برای گنجاندن خواسته‌ها و سلیقه‌های ایدئولوژیک خود در برنامه سیاست خارجی آن بی‌اثر می‌کند، یعنی دولتها باید واقعیتهای داخلی خود را محدود سازند. یک دولت نباید سیاست خارجی خود را تنها با یک دیدگاه داخلی تنظیم کند. نظام سیاسی داخلی سلسله‌مراتبی است و دولت می‌تواند آزادانه در گستره داخلی عمل کند. اصل «مصلحت دولت»، دولتها را به یک نهاد مشروع ساختار سیاسی داخلی تبدیل می‌کند در حالی که این نکته در نظام بین‌الملل که آنارشی و ویژگی ساختار آن و خودداری (self-help) یکی از اصول بنیادی آن است، راست نمی‌آید. ممکن است در نظام بین‌الملل سلسله‌مراتب در کار باشد اما این امر ناشی از تمهیدات حقوقی و قانونی نیست

نخستین سالهای پس از انقلاب، از نظام بین‌الملل انتقاد می‌کرد و آن را به چالش می‌کشید و می‌کوشید آن را دگرگون کند. تلاشهای ایران سبب واکنش نظام بین‌الملل شد و نتیجه آن انزوای ایران بود.^{۱۲} چه بسیار کشورهای انقلابی که در گذشته کوشیده‌اند نظام بین‌الملل را دگرگون کنند، اما دگرگونی سیاست خارجی کشورها به معنای دگرگونی نظام بین‌الملل نیست. دگرگونی سیاست خارجی در واقع در سطح کنشها و واحدهای نظام بین‌الملل انجام می‌شود نه در سطح اندرکنش و ساختار این نظام. پاره‌ای با این نظر مخالفند و بر این باورند که دگرگونی سیاست خارجی قدرتهای بزرگ می‌تواند محیط بین‌المللی را متحول و سرانجام نظام را دچار دگرگونی سازد.

آقای خاتمی به هنگام ریاست جمهوری، در سازمان ملل اعلام کرد که جهان تک قطبی زیر سلطهٔ یک ابرقدرت سراسری بیش نیست. او فروپاشی نظم جهان دو قطبی در پایان سدهٔ پیشین و حرکت جهان به سوی چندگانگی و ظهور دوباره هویت ملتهایی را که خواستار برابری در گسترهٔ بین‌المللی هستند از مهمترین دستاوردها دانست.^{۱۳} ایران جهت‌گیری تازه‌ای را در سیاست خارجی خود آغاز کرد که بر پایهٔ آن هیچ دشمن همیشگی به گونه‌ای که در جهت‌گیری‌های انقلابی وجود داشته، وجود ندارد. البته هنوز خطرهایی مانند آمریکا و اسرائیل در میان بود اما ایران دیگر نمی‌خواست خطی میان خود و دیگر کشورها بکشد. از دید دکتر روح‌الله رمضانی تلاش ایران در دوران ریاست جمهوری خاتمی برای جوشش با نظام جهانی تنش میان این کشور و قدرتهای خارجی را کاهش داد.^{۱۴} این دگرگونی از تحوُّلی مایه می‌گرفت که در نظام بین‌الملل رخ داده بود.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مهمترین خطر تاریخی برای ایران از میان رفت. کشورهای روسیه و همسود جای آن را گرفتند و لی چالشهای امنیتی تازه‌ای برای ایران پدید آمد. آمریکا بر نظام بین‌الملل چیره شد و تهدید نسبت به ایران را شدت بخشید. همچنین ایران دریافت که بیش از پیش به تکنولوژی غربی نیازمند است و شرق در راه توسعه و صنعتی شدن خویش به بن بست رسیده است.^{۱۵}

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تنها گزینهٔ کشورهای منطقه برای دستیابی به امنیت و تضمین آن، جلب پشتیبانی آمریکاست. بدین سان کشورهایی که پیشتر مورد پشتیبانی شوروی بودند با درک دگرگونی نظام بین‌الملل و چیره شدن آمریکا بر خاورمیانه، به آن کشور

● با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مهمترین خطر تاریخی برای ایران از میان رفت. کشورهای روسیه و همسود جای آن را گرفتند و لی چالشهای امنیتی تازه‌ای برای ایران پدید آمد. آمریکا بر نظام بین‌الملل چیره شد و تهدید نسبت به ایران را شدت بخشید.

در گیرند.^{۱۰} به سخن دیگر، مادر جهانی زندگی می‌کنیم که پیش از تولد ما سازماندهی شده و ساختارهای آن پدید آمده‌اند و شخصیت ما را شکل می‌دهند. ولی در همان حال رفتار ما هم سبب باز تولید و تحوُّل ساختارهای این جهان می‌شود.^{۱۱}

نظام بین‌الملل، سیاست خارجی کشورها را تعیین می‌کند و در همان حال دولتها در پی منافع خود در درون نظام بین‌الملل هستند، نه بیرون از آن. از این رو هر دولتی که اصل نظم دهندهٔ یک نظام بین‌الملل را تهدید کند کنار گذاشته می‌شود. از آنجا که نظام بین‌الملل هم نماینده توزیع قدرت (قدرت نظامی، مالی و...) و هم نماد افکار و ایده‌ها (امنیت، آزادی، همکاری و...) است، یک دولت منزوی، از فرصتهای سیستمی سود نمی‌برد. این بدان معنا نیست که ملتهای جهان بر سر یک نظام تعریف شده دیدگاههای یکسان دارند. بسیاری از کشورها منتقد نظام بین‌الملل بوده‌اند بویژه کشورهای اسلامی، سوسیالیست و کشورهای پیرامونی یا جهان سوم؛ اما کمتر پیش می‌آید که مشارکت در نظام بین‌الملل را رد و انکار کنند. در این میان سیاست خارجی انقلابی، پدیدهٔ جداگانه‌ای است که نظام بین‌الملل را از جهات گوناگون رد می‌کند. دولتها با سیاست خارجی انقلابی، کمتر با هنجارها و اصول نظام بین‌الملل سازگاری نشان می‌دهند و اصول بنیادی نظام بین‌الملل را از دید هنجاری نادرست می‌دانند و نظام بین‌الملل را ناعادلانه، امپریالیستی و... می‌خوانند. این فرایند یک سو به نسبت زیرا نظام جهانی نیز آنها را منزوی می‌کند. اما با گذشت زمان روح انقلابی جای خود را به نگرشهای معتدل می‌دهد و این به معنای نزدیک شدن دوباره به نظام بین‌الملل است. ایران در

نیروهای امنیتی و اطلاعاتی ایران به کشورهای عضو اتحادیه اروپا بود. در سوم مه ۱۹۹۷ در صدای آمریکا گفته شد که هیچ مبنایی برای دنبال شدن گفتگوهای انتقادی میان اتحادیه اروپا و ایران وجود ندارد. همچنین ادعا شد که دولت ایران کوشیده است روند صلح خاورمیانه را تضعیف کند و در پی دستیابی به جنگ افزارهای هسته‌ای، شیمیایی، بیولوژیک و موشک‌هایی برای حمل آنها است. در همان جا به لزوم منزوی کردن ایران از جهان بعنوان يك ضرورت، به سبب باصلاح خطر ایران برای همه همسایگانش و کشورهای دور از مرزهای ایران اشاره شد! در مارس ۱۹۹۸ خاتمی از ایتالیا دیدار کرد که نخستین دیدار رسمی يك رهبر ایرانی از يك کشور غربی پس از انقلاب اسلامی بود. هدف ایران از این سفر بهبود همکاریهای اقتصادی و بی اثر کردن سیاست مهار دوگانه بود. فشار شرکتهای نفتی اروپایی و اتحادیه اروپا سبب شد که موانع تجاری آمریکا بر ضد ایران چندان سخت نباشد. ایران نیز با وجود انزوای تحمیلی از مواضع خود در برابر مسائل و امور بین‌المللی دست برداشت.^{۱۷}

در مه ۱۹۹۹ آمریکا و اتحادیه اروپا به توافقی دست یافتند که بر پایه آن از تحریمهای آمریکا در مورد شرکتهای توتال، گازبروم و پتروناس به دلیل شرکت آنها در پروژه گازی میدان پارس جنوبی به ارزش ۲ میلیارد دلار چشم‌پوشی می‌شد. اعضای مهم اتحادیه اروپا مانند فرانسه، آلمان و انگلستان با سیاستهای تحریم آمریکا در مورد ایران مخالف بودند. فرانسه اعلام کرد که با منزوی کردن ایران مخالف است. ژوسپین نخست‌وزیر پیشین فرانسه نیز با انتقاد از سیاستهای آمریکا گفته بود که قوانین آمریکا در آمریکا به کار می‌آید نه در فرانسه. اتحادیه اروپا در نوامبر ۱۹۹۷ در زمینه همین مشکل از آمریکا شکایت کرد. دولتمردان ایران بارها اعلام کرده بودند که آمریکاییها در بسیج اروپاییها برای دگرگون کردن سیاستهایشان و فشار آوردن بیشتر به ایران شکست خورده‌اند. این شرکتهای اروپایی بودند که برای امضای قراردادهایی که برخلاف قانون داماتو بود پیشگام شدند.^{۱۸}

روابط ایران و اتحادیه اروپا را می‌توان به سه دوره با مرحله تقسیم کرد:

- ۱- دوره نخست از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹: در این مرحله سیاستهای ایران از روحیات انقلابی اثر می‌پذیرفت و گونه‌ای صلح سرد میان دو طرف برقرار بود؛
- ۲- دوره دوم از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷: این دوره با دگرگونی در

رو کردند. از این روست که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شاهد سربر آوردن يك سیستم هژمونیک در خاورمیانه زیر سلطه آمریکا هستیم. با وجود این دگرگونی و نیز دگرگونی در سیاست خارجی کشورهای منطقه و رویدادهای نامتقارن منطقه‌ای، جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خویش دگرگونی بنیادی پدید نیاورد و نزدیکی به آمریکا را نپذیرفت و تنها دگرگونی چشمگیر در سیاست خارجی ایران، پیدایش گرایش به تعامل بود. سیاست خارجی مستقل ایران سبب شد که آمریکا دشمنی خود با این کشور را افزایش دهد و برای محدود کردن هر چه بیشتر آن بکوشد.^{۱۶}

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایران منطقه گسترده‌ای در پیرامون خود یافت که می‌توانست از آن برای تأمین منافع خود بهره گیرد. پایان جنگ سرد فرصتهای گوناگون برای ایران پدید آورد و ایران دریافت که باید با دیدگاههای در حال دگرگونی جهانی سازگار شود زیرا با پایان دوران جنگ سرد، نظام جهانی وضع تازه‌ای پیدا کرده است که بر اثر آن هر کشوری راه مخالفت برگزیند با انزواروپا و بهرو خواهد شد. يك ایران منزوی نمی‌توانست با کشورهای نوپا در منطقه پیشین شوروی برای رسیدن به منافع اقتصادی و سیاسی گوناگون کنار آید. پس از جنگ سرد، ایران دانست که باید دیدگاههای خود را در سیاست خارجی دگرگون کند تا باز یگر منطقه‌ای کارآمدی باشد. ایران می‌توانست با نزدیک شدن به کشورهای تازه استقلال یافته در آسیای میانه و قفقاز خود را از انزوا نجات دهد. پس از انقلاب اسلامی، این فرصتی بی‌مانند برای ایران بود که بتواند نفوذ اقتصادی و فرهنگی خود را افزایش دهد. بنابراین ایران بعنوان بازیگری پویا در منطقه ظاهر شد. از سوی دیگر، نظام سیاسی بزرگی در اروپای باختری سربر آورد. قدرت گرفتن اتحادیه اروپا سبب دیگری بود که ضرورت دگرگونی در سیاستهای ایران را پیش آورد. اتحادیه اروپا با نیروی بزرگ سیاسی و اقتصادی خود یکی از مهمترین بازیگران نظام جهانی در بیست سال گذشته بوده است. ایران دانست که بی‌گونه‌ای همکاری با اعضای این اتحادیه، آوردن سرمایه‌گذاران خارجی و انتقال تکنولوژی به کشور ممکن نخواهد بود. در ۱۹۹۷ پس از آنکه اتحادیه اروپا گفتگوهای انتقادی با ایران را متوقف کرد، آمریکا به روشنی خوشنودی خود را از این تصمیم نشان داد. این تصمیم شامل تحریمهای مهم و ممنوعیتهایی بر ضد ایران مانند جلوگیری از سفر

نزدیکی اقتصادی به معنای همسویی سیاسی و امنیتی اروپا و ایران نخواهد بود.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که مخالفت برخی قدرتهای بزرگ با یکجانبه‌گرایی آمریکارا نباید تلاش آنها برای دگرگون کردن نظام جهانی به چند قطبی دانست. هر چند نظام تک قطبی می‌تواند زمینه را نیز برای یکجانبه‌گرایی فراهم آورد اما میان نظام تک قطبی و یکجانبه‌گرایی و نظام چند قطبی و چند جانبه‌گرایی باید تفاوت قائل شد. قطبی بودن نظام بین‌الملل مفهومی است که با سطح سیستمی و توزیع قدرت در نظام بین‌الملل پیوند دارد ولی یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی سیاستهایی است که دولت‌ها در درون نظام بین‌المللی برمی‌گزینند. از این رو ممکن است نظام بین‌الملل تک قطبی باشد اما قدرتهای بزرگ در سیاست خارجی خود چندجانبه‌گرایی را برگزینند.^{۲۱}

چکیده سخن:

ایران در شمار کشورهایی است که نظام بین‌الملل کنونی را عادلانه نمی‌داند و از آن رو که پیرو ارزشهای دینی و ویژه‌ای است، ارزشهای موجود در نظام بین‌المللی را مناسب و دلخواه نمی‌شمارد و منتقد آن است؛ ولی در آن مشارکت نیز دارد. ایران برای انتقاد از نظام بین‌الملل یا باید از اندیشه‌هایی که نظام کنونی را پدید آورده است انتقاد کند که در این صورت می‌تواند به باورهای ایدئولوژیک مخالف آن یا نظرات جامعه‌شناسان تاریخی و پسانوگرایان یا حتی سازه‌انگاران (constructivists) روی آورد، یا باید از خود نظام بین‌الملل کنونی و موجودیت آن انتقاد کند؛ اما توانایی دگرگون کردن ساختار نظام به سود خود را ندارد و تنها می‌تواند از فرصتهایی که پدید می‌آید بهره‌برداری کند و محدودیت‌ها را کاهش دهد و چون به تنهایی نمی‌تواند به ستیز با این محدودیت‌ها برخیزد، پس باید به همکاری و ائتلاف نیز بیندیشد. اما در نظام بین‌الملل کنونی، دست ایران در برقراری چنین اتحادهایی باز نیست. به سخن دیگر، به گفته برخی پژوهشگران، جمهوری اسلامی ایران به سبب ماهیت ایدئولوژیک خود و نیز اینکه مطلوبیتهای ژئوپلیتیک ویژه‌ای دارد، استراتژی نه شرقی، نه غربی را به کار گرفته و این بدان معنا است که نمی‌تواند اتحاد و ائتلاف با بازیگران نیرومند در نظام بین‌الملل پدید آورد؛ یعنی رویکرد سیاست خارجی ایران بیش از آنکه بر تحولات محیط بین‌الملل استوار باشد از ضرورت‌های ایدئولوژیک مایه می‌گیرد.^{۲۲} حتی در سطح

نظام بین‌الملل و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی همراه بود و هر چند به گسترش روابط دیپلماتیک و روابط اقتصادی ایران انجامید ولی مشکلاتی نیز مانند قضیه سلمان رشدی و ماجرای میکونوس پیش آمد. در ۱۹۹۵ بیش از ۴۰ درصد واردات ایران از اتحادیه اروپا بود و ۳۶ درصد صادرات کشور که بیشتر آن نفت بود به اتحادیه اروپا می‌رفت و بدین سان این اتحادیه در این دوره به بزرگترین شریک تجاری ایران تبدیل شد.

۳- دوره سوم از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵: در این دوره که با ریاست جمهوری آقای خاتمی همزمان بود گفتگوهای انتقادی ایران و اروپا جای خود را به گفتگوهای فراگیر داد. باور به دموکراسی، کثرت‌گرایی، گفتگوی تمدن‌ها، تنش‌زدایی، خصوصی‌سازی و توسعه سیاسی راه را برای همکاری بیشتر با اتحادیه اروپا باز کرد. ولی مسأله هسته‌ای ایران از مهمترین مسائلی بود که بر روابط ایران و اتحادیه اروپا اثر گذاشت.^{۱۹}

با تغییر دولت در ایران مرحله تازه‌ای از روابط میان ایران و اتحادیه اروپا آغاز شد. به سبب وجود پاره‌ای نزدیکی‌ها میان ایران و اروپا برخی از پژوهشگران ایرانی بر این باورند که ایران می‌تواند از تضادهای اروپا و آمریکا به سود خود بهره‌برداری کند. وجود روابط دیپلماتیک و اقتصادی میان ایران و اروپا، گرایش اروپا به جهان چند قطبی و چندجانبه‌گرایی، بی‌توجهی آن به پاره‌ای سیاستهای آمریکا بر ضد ایران و... از جمله این نزدیکیها شمرده می‌شود. در همان حال پژوهشگرانی نیز بر این باورند که رقابت آمریکا و اروپا بر سر هم کشورهای شمال را نمی‌توان دشمنی آنها با یکدیگر دانست. گرایشهای رفتار گرایانه در شمال سبب شده است تا اختلافات آنها در حوزه ارزشهای پسینی و رقابت باقی بماند. در کشورهای جنوب، بویژه در جوامع دارای نظامهای ایدئولوژیک، تعارض منافع به گونه دشمنی شخصی در می‌آید و دشمنی به جای رقابت قرار می‌گیرد و ارزشهای پسینی را به پیشینی و اعتقادی ارتقا می‌دهد. روابط کشورهای شمال و آمریکا، اروپا و ژاپن بیشتر اقتصادی است و به صورت رقابتی در حوزه ارزشهای پسینی جریان دارد. به هر رو ایران بر آن شد که با نزدیک شدن به اروپا سپری حفاظتی برای منافع خود در برابر فشارهای آمریکا پدید آورد؛ ولی از آنجا که شمال همچون یک مجموعه عمل می‌کند،^{۲۰} اگر ایران حتی از دید اقتصادی بتواند موفقیت‌هایی در نزدیک شدن به اروپا در برابر آمریکا به دست آورد، این

● مخالفت برخی قدرتهای بزرگ با یکجانبه‌گرایی آمریکا را نباید تلاش آنها برای دگرگون کردن نظام جهانی به چندقطبی دانست. هر چند نظام تک‌قطبی می‌تواند زمینه را نیز برای یکجانبه‌گرایی فراهم آورد اما میان نظام تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی و نظام چندقطبی و چندجانبه‌گرایی باید تفاوت قائل شد. قطبی بودن نظام بین‌الملل مفهومی است که با سطح سیستمی و توزیع قدرت در نظام بین‌الملل پیوند دارد ولی یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی سیاستهایی است که دولتها در درون نظام بین‌الملل برمی‌گزینند. از این رو ممکن است نظام بین‌الملل تک‌قطبی باشد اما قدرتهای بزرگ در سیاست خارجی خود چندجانبه‌گرایی را برگزینند.

سیاست خارجی است که منافع را اولویت‌بندی کند. ۲۳ البته این به معنای چشم بستن بر نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی نیست، زیرا ایدئولوژی یکی از منابع قدرت و سیاست خارجی است. اما چگونگی ایدئولوژی است که می‌تواند در پیروزی یا شکست سیاست خارجی کشورها نقشی بزرگ بازی کند. ایدئولوژی‌هایی همچون نازیسم و فاشیسم بی‌توجه به منافع ملت‌ها ممکن است به یک کشور و جهان آسیب‌های جبران‌ناپذیر بزنند. پاره‌ای از پژوهشگران در زمینه روابط بین‌الملل، نظام بین‌الملل دو قطبی گذشته را که جهان را به شرق و غرب تقسیم می‌کرد، در اصل، ایدئولوژیک می‌دانند. با این همه ایدئولوژی می‌تواند راه سیاست خارجی را در تعیین اهداف و منافع ملی دگرگون کند. هر چند ایدئولوژی‌ها بیشتر همچون سربوش و توجیهی برای منافع ملی به کار می‌رود، اما گاهی ایدئولوژی‌ها خود تبدیل به هدف می‌شود. یک سیاست خارجی ایدئولوژیک ممکن است در تضاد با منافع ملی قرار گیرد، زیرا در برخی ایدئولوژی‌ها وظیفه و تکلیف مهمتر از رسیدن به هدف شمرده می‌شود. اما در سیاست خارجی، افراد نه تنها مأمور انجام

منطقه‌ای نیز اتحادی امنیتی با ایران در شرایط کنونی متصور نیست. در شرایط تک‌قطبی، کشورها بیشتر به سوی قطب برتر گرایش می‌یابند تا بتوانند منافع خود را بهتر تأمین کنند. ایران عضو هیچ رژیم امنیتی نیست و به تنهایی نیز به سختی بتواند برای حفظ امنیت و منافع خود با قدرت برتر در نظام بین‌الملل که آن را دشمن می‌شمارد، بستیزد. بسیاری از کشورهای اسلامی مانند عراق، افغانستان، کشورهای آسیای میانه، کشورهای عرب در حوزه خلیج فارس و... نشان داده‌اند که آماده‌اند حتی در زمانی مانند ناتو شرکت کنند اما حاضر به ائتلاف با ایران برای رویارو شدن با نظام بین‌الملل یا دگرگون کردن آن یا ستیز با قطب برتر در نظام بین‌الملل نیستند. به سخن دیگر، کمتر کشوری یافت می‌شود که بر ضد آمریکا با ایران دست اتحاد استراتژیک، ائتلاف یا حتی همکاری کار ساز بدهد. ایران زمینه‌های همکاری ایدئولوژیک نیز با کمتر کشوری در منطقه دارد.

بر سر هم دورویکرد به سیاست خارجی وجود دارد:

۱- رویکرد ایدئولوژیک

۲- رویکرد تحلیلی

در رویکرد ایدئولوژیک، سیاست دولتها در برابر دیگر کشورها تنها بیانگر عقاید و باورهای جاری سیاسی، اجتماعی و دینی است. در این رهیافت، سیاست خارجی به گونه‌های دموکراتیک، توتالیتر، لیبرال یا سوسیالیستی یا با عناوین صلح‌دوستانه یا تهاجمی تقسیم می‌شود. این رهیافت، روابط خارجی را با نگاهی روانشناسانه می‌بیند و انگیزه‌ها یا ایدئولوژی رهبران یا حکومتها را سازه اصلی سیاست می‌داند. سیاست خارجی در این دیدگاه در کنشهای خود پیرو نظام سیاسی و سلیقه‌ها یا باورهای رهبران سیاسی است. اما رهیافت تحلیلی در واقع بر اثر ناتوانی رهیافت ایدئولوژیک در توصیف تداوم اهداف در سیاست دولتها پدید آمده است. بر پایه این رهیافت ابزارها، روشها یا تکنیکها ممکن است دگرگون شده باشد، اما منافع و هدفها کمابیش پایدار است. سیاست خارجی تنها برآمده از سیاست داخلی نیست و منافع ملی دارای ملزوماتی عینی است که محدودیتهایی برای سیاستمدارانی که در پی تدوین سیاست خارجی هستند پدید می‌آورد. بی‌توجه به نیات و فلسفه‌های اجتماعی یا دیدگاههای مذهبی افراد، منافع استراتژیک گسترده‌ای وجود دارد که در پیوند با جایگاه جغرافیایی و نقش جهانی یک کشور است. منافع یک کشور ثابت و همیشگی نیست و باید آنها را اولویت‌بندی کرد. این رهیافت از سیاستگذاران می‌خواهد که دست به گزینش بزنند. پاره‌ای منافع به هر بهایی باید تأمین شود و پاره‌ای دیگر ممکن است با توجه به شرایط دگرگون شود. این وظیفه

شدن، توسعه سیاسی، یکپارچه کردن مسلمانان و پشتیبانی از ستم‌دیدگان آرمانها و هدفهای ارزشمندی است ولی روش دستیابی به هدفها نیز اهمیت دارد.^{۲۴} کشوری که هدفهای خود را فراتر از تواناییها و ظرفیتهایش تعریف می‌کند، منافع و امنیت خود را سخت به خطر می‌اندازد و هزینه رسیدن به هدفها را بالا می‌برد. پس باید میان ارزشهای داخلی و منافع ملی توازن پدید آورد. امروز نظام بین‌الملل دستخوش دگرگونی‌های تازه شده است. بازیگران یکپارچه‌ای مانند اتحادیه اروپا و سازمانهای غیردولتی اهمیتی چشمگیر پیدا کرده‌اند. حقوق بشر و حقوق فردی نیز جایگاه ویژه‌ای یافته است. بحران کوزوو نشان داد که جامعه بین‌الملل آماده است دولت‌ها را به سود ملتها محکوم و مجازات کند. پیش از این تنها افراد مجرم گوشمالی و اعدام می‌شدند ولی امروزه دولت‌ها را نیز اعدام می‌کنند.^{۲۵} در واقع پیش از این واحدهای نظام بین‌الملل Nation - State بودند اما اکنون State - Nation هستند. ماهیت قدرت نیز دچار دگرگونی شده است. در نظام دوقطبی، نیروی نظامی و سخت‌افزاری برتری داشت اما اکنون جنبه نرم‌افزاری قدرت و بویژه اطلاعات و ارتباطات اهمیت بسیار یافته است. پیش از این، تصمیمات در بالا گرفته می‌شد اما اکنون منطقه‌گرایی نیز اهمیت یافته است. افزون بر این، بی‌توجهی به پیامدهای جهانی شدن و آثار آن بر سیاست خارجی، کشورها دچار بدفهمی، پیش‌بینی‌های نادرست و سیاستهای ناکارآمد و ناهمخوان با تحولات جهانی خواهند شد. به هر رو، سیاست خارجی درست آن است که بتواند منافع کشور را در همه شرایط و با توجه به تحولات جهانی تأمین کند. کشورهایی که گرفتار خطاهای آشکار شده‌اند و گاه ملتشان به راهی ناکارآمد و بدفرجام افتاده است، آنهايي بوده‌اند که رهبران‌شان توانسته‌اند فرصتها و محدودیتهای بیرونی و درونی را تعادل ببخشند.^{۲۶} لازم است که دولتمردان و سیاستگذاران همواره با توجه به فرصتها و محدودیتهای تازه در سایه نظام بین‌الملل موجود به آسیب‌شناسی و بازنگری و تعیین بهترین سیاستها و راهکارها و روشها و ابزارها برای رسیدن به هدفهای واقعی مبتنی بر منافع ملی و بر آورد درست سود و زیان بپردازند.^{۲۷} سیاست خارجی ایران از آسیبهای بسیار رنج می‌برد. پاره‌ای از این آسیبها در حوزه نظری و پاره‌ای نیز مربوط به اجرای سیاستها است. بی‌گمان ضعف نظری در زمینه سیاست خارجی می‌تواند از موفقیت آن در اجرا نیز بکاهد. یکی از آسیبها در حوزه نظری، چشم‌پوشی تصمیم‌گیران و دست‌اندرکاران در زمینه سیاست خارجی از آثار سیستمی و ساختاری نظام بین‌الملل یا کم‌توجهی به آن-

● منافع يك کشور ثابت و همیشگی نیست و باید آنها را اولویت بندی کرد. این رهیافت از سیاستگذاران می‌خواهد که دست به گزینش بزنند. پاره‌ای منافع به هر بهایی باید تأمین شود و پاره‌ای دیگر ممکن است با توجه به شرایط دگرگون شود. این وظیفه سیاست خارجی است که منافع را اولویت بندی کند. البته این به معنای چشم بستن بر نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی نیست، زیرا ایدئولوژی یکی از منابع قدرت و سیاست خارجی است. اما چگونگی ایدئولوژی است که می‌تواند در پیروزی یا شکست سیاست خارجی کشورها نقشی بزرگ بازی کند.

دادن وظیفه هستند بلکه مأمور تحقق بخشیدن به هدف و حتی حسن اجرای روند به نتیجه رساندن وظیفه نیز هستند؛ و گرنه چنانچه در اجرای وظایف، نتایج دلخواه به دست نیاید، ممکن است چنین پنداشته شود که ایدئولوژی ناکارآمد یا نادرست بوده است. سیاست خارجی با در نظر گرفتن خطرهایی که متوجه کشور است تنظیم می‌شود و ایدئولوژی در تعیین این خطرها نیز نقشی مهم بازی می‌کند به گونه‌ای که ممکن است وضع یا رفتاری برای کشوری خطر و برای کشور دیگر فرصت به شمار آید. بنابراین جهت‌گیریهای سیاست خارجی می‌تواند خطر آفرین باشد، همچنان که خطرها نیز به سیاست خارجی جهت می‌دهد.

شاید ایدئولوژیها و ارزشهای يك ملت در درون مرزهای آن با ارزشهای نظام بین‌الملل همخوانی نداشته باشد. کشورهایی که ارزشها و آرزوهای خود را از قوانین و ارزشهای سیاست بین‌الملل جدا نمی‌کنند و ارزشهای داخلی را به فراسوی مرزهای خود می‌کشانند، در واقع واحد دولت-ملت و حکومت ملی را در نظام بین‌الملل مبتنی بر نظام وستفالی نمی‌پذیرند. برای اینکه کشوری منافع خود را بشناسد، نخست باید تعریفی از خود و جایگاهش داشته باشد و بداند هدفهای برترش چیست. قطب یا قدرت جهانی

- 42, p. 18.
9. Dokhan Bacik & Bulent Aras. "Iran's Re-Entry into the International System". In **Alternatives: Turkish Journal of International Relations**. (Ankara, Summer 2003), Vol. 2, No. 2, pp. 145-146.
۱۰. کارل مارکس. هیجدهم پروملوی بنایارت. ترجمه باقر پرهام. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص. ۱۱.
۱۱. کابک خیبری. «گفتمان سازنده گرایی در روابط بین الملل». در محمد رضا تاجیک. مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی. تهران، انتشارات فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۸، ص. ۱۶۷.
12. Dokhan Bacik & Bulent Aras, **Op. Cit.**, pp. 147-148.
13. Full Text of President Khatami's speech at the United Nations General Assembly (September 21, 1998), [www.salamiran.org/events/ UN General Assembly/ speech Katami un htm](http://www.salamiran.org/events/UN_General_Assembly/speech_Katami_un.htm)
14. Dokhan Bacik & Bulent Aras, **Op. Cit.**, p. 156.
۱۵. امیر محمد حاجی یوسفی. ایران و رژیم صهیونیستی. تهران دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۲، ص. ۱۶۶.
۱۶. همان، صص. ۱۵۲-۱۵۱.
17. Dokhan Bacik & Bulent Aras, **Op. Cit.**, pp. 158-160.
18. **Ibid.**, p. 162.
19. Ziba Moshaver. "Revolution, Theocratic Leadership and Iran's Foreign Policy: Implications for Iran- EU Relations". In **The Review of International Affairs**. Vol. 3, No. 2, pp. 291-301.
۲۰. سید حسین سیف زاده. معمای امنیت و چالشهای جدید غرب. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، صص ۶۲-۶۰.
21. John Van Oudenaren. "Unipolar Versus Unilateral". In **Policy Review**. (Washington D.C.: Hoover Institution, April-May 2004), No. 124, [www.policyreview.org/apr_04/ oudenaren print. html](http://www.policyreview.org/apr_04/oudenaren_print.html)
۲۲. منوچهر محمدی و ابراهیم متقی، پیشین، ص. ۲۶۵.
23. Kenneth W. Thompson & Roy C. Macridis. "The Comparative Study of Foreign Policy". in Roy C. Macridis (ed.). **Foreign Policy in World Politics**. (New Jersey: Prentice-Hall INC., 1967, 3rd Edition), p.p 1-3.
۲۴. محمود سریع القلم. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف. تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ۱۷-۱۶.
۲۵. برای يك بحث تئوريك در اين زمينه ر. ك. به: Lawrence Freedman. **Deterrence**. (Cambridge: Polity Press, 2004), pp. 60-74.
۲۶. سریع القلم، همان، ص. ۹.
۲۷. در زمینه آسیب شناسی سیاست خارجی ایران نوشته های راه گشاو چشمگیری پیش از این منتشر شده است. افزون بر منابعی که پیش از این گفته شد. ن. ک. به: سید جلال دهقانی فیروزآبادی. «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: روندها و بازتابها». فصلنامه مطالعات خاورمیانه. س. ۹ ش ۳ (پائیز ۱۳۸۱) صص ۴۰-۱.

شاید به سبب نبود شناخت درست از نظام بین الملل یا کم توجهی به پیامدهای سیستمی در تصمیم گیریها یا ناعادلانه دانستن نظام بین الملل یا انحصاری بودن تصمیم گیری در حوزه سیاست خارجی یا... در سالهای گذشته بوده است. گرایش به دگرگون ساختن نظام بین الملل موجود در سیاست خارجی ایران بویژه در دهه نخست انقلاب چنان بود که کشور را از مشارکت بویا در این نظام و بهره گیری از فرصتهای آن باز داشت و تنگناها را افزایش داد. از سویی، این گرایش با استراتژی ویژه ای در سیاست خارجی نیز همراه نبود. به نظر می رسد که در شرایط کنونی باید بر جنبه های علمی و عملی سیاست خارجی بیشتر تأکید شود و سیاست خارجی کشور با توجه به آثار نظام بین الملل بر آن، بیشتر و بهتر مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

پانوشتها:

۱. مطالب نظریه انتقال قدرت از منابع زیر اقتباس شده است:
- Douglas Lemke. **Regions of War and Peace**. (Cambridge: Cambridge University Press, 2002)
- Margit Bussmann & John R. Oneal. **Power - Transition Theory: Does the Hegemon Distribute Benefits?**. (Italy, Belgirate: The Annual Meeting of the European Public Choice Society, 2002), p. 5
<[http:// polis.unipmn. it/epcs/default. htm](http://polis.unipmn.it/epcs/default.htm)>
- Jacek Kugler, Ronald L. Tammen & Brian Efirid. "Integrating Theory and Policy: Global Implications of the War in Iraq". in **International Studies Review**. (Oxford: Blackwell Publishing, 2004), No. 6, pp. 163-169.
۲. منوچهر محمدی و ابراهیم متقی. «چشم انداز بیست ساله: دکترین تعامل سازنده در سیاست خارجی کشور». راهبرد یاس. س ۱ ش ۲ و ۳ (۱۳۸۴)
۳. منوچهر محمدی. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسایل. چاپ دوم، تهران: دادگستر، ۱۳۸۰، صص ۳۴-۳۵.
۴. سید محمد کاظم سجادیور. چارچوبهای مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، چاپ دوم، ص. ۲۷.
۵. سخنان کاندولیز آرایس وزیر امور خارجه آمریکا در جمع خبرنگاران، کانال تلویزیونی صدای آمریکا (VOA)، ۱۳۸۴/۱۰/۲۳.
۶. ر. ک. به گراهام فولر. قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران. ترجمه عباس مخیر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۷. حسین سیف زاده. سیاست خارجی ایران. (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۴)، ص. ۱۵.
8. Amitav Acharya. "Third World Instability and International Order After The Cold War". **YCISS Occasional Paper**. Toronto: Centre for International and Security Studies, York University, December 1996, No.